

درس تفسیر استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

موضوع کلی: تفسیر سوره بقره

تاریخ: ۲۳ دی ۱۳۹۶

موضوع جزئی: آیه دوازدهم - ویژگی سوم: افساد در زمین

مصادف با: ۲۵ ربیع الثانی ۱۴۳۹

جلسه: ۲۵

﴿الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ وَاللَعْنُ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ﴾

آیه دوازدهم «أَلَا إِنَّهُمْ هُمُ الْمُفْسِدُونَ وَلَكِنْ لَا يَشْعُرُونَ»

آگاه باشید که منافقین مفسد هستند ولی آنها نمی‌دانند و فاقد ادراک و شعور هستند.

خداوند متعال در آیات قبل ابتدا منافقین را دعوت به ایمان کرده است و آنها در مقابل به دروغ اظهار ایمان می‌کنند، «وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَقُولُ آمَنَّا بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَمَا هُمْ بِمُؤْمِنِينَ»، در آیه یازدهم نهی از منکر کرده است «وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ لَا تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ» آنگاه نهی از منکر و فساد فی الارض نمود آنها در پاسخ ادعا می‌کنند که ما مصلح هستیم نه مفسد، «قَالُوا إِنَّمَا نَحْنُ مُصْلِحُونَ» در اینجا خداوند در برابر پاسخ منافقین که ادعای اصلاح می‌کنند می‌فرماید: متنبه و آگاه باشید که آنها افساد می‌کنند: «أَلَا» حرف تنبیه برای آگاه کردن مخاطب نسبت به وقوع خیر مهمی است که پس از آلا می‌آید. آلا مرکب از همزه استفهام و لای نفی است و مفید حصر می‌باشد، لذا معنا این است که هشیار باشد که کار اینها فقط و فقط افساد است، درست است که اینها می‌گویند ما مصلح هستیم ولی این است و جز این نیست که اینها جز افساد کار دیگری ندارند و هیچ جهت اصلاحی در کار آنها وجود ندارد، این خیلی مهم است که وقتی کسی نفاق داشته باشد، و اهل دروغ و خدعه و مکر و حيله در کارها باشد، مرض قلبی داشته باشد، یعنی دل بیمار داشته باشد، این شخص جز فساد کاری ندارد، لذا هیچ جهت اصلاحی در کار منافقین وجود ندارد.

نمونه‌هایی از افساد منافقین

فسادی هم که اینها دارند دامنه بسیار وسیعی دارد، فساد فی الارض در واقع هم نسبت به خویشان و هم نسبت به خداوند متعال و هم نسبت به دیگران یک دامنه بسیار وسیعی را در بر می‌گیرد، منتهی در خود قرآن نمونه‌هایی از فساد آنها را ذکر کرده است، در آیه «فَهَلْ عَسَيْتُمْ إِنْ تَوَلَّيْتُمْ أَنْ تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ وَتُقَطِّعُوا أَرْحَامَكُمْ»، به بخشی از فساد منافقین اشاره می‌کند که اینها اهل فساد فی الارض و قطع رحم هستند، این یک شعبه از فساد منافقین است.

شعبه دیگر و نمونه دیگر از فساد منافقین این است که خداوند متعال می‌فرماید، اینها تباه کننده حرث و نسل هستند «وَإِذَا تَوَلَّى سَعَى فِي الْأَرْضِ لِيُفْسِدَ فِيهَا وَيُهْلِكَ الْحَرْثَ وَالنَّسْلَ»<sup>۱</sup>.

در آیه دیگری به نمونه دیگری از فساد منافقین اشاره می‌کند و آن هم این است که از دین خدا برای تفرقه بین مسلمین و ترویج کفر استفاده می‌کنند، مثل آیه «وَالَّذِينَ اتَّخَذُوا مَسْجِدًا ضِرَارًا وَكُفْرًا وَتَفْرِيقًا بَيْنَ الْمُؤْمِنِينَ وَإِرْصَادًا لِمَنْ حَارَبَ اللَّهَ

۱. سوره محمد، آیه ۲۲.

۲. سوره بقره، آیه ۲۰۵.

وَرَسُولُهُ مِنْ قَبْلُ» بعد در ادامه می‌فرماید: «وَلَيَحْلِفَنَّ أَنْ أَرَدْنَا إِلَّا الْحُسْنَىٰ وَاللَّهُ يَشْهَدُ إِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ»<sup>۱</sup>، اینها از مسجد که خانه خدا است به عنوان یک پایگاه برای مبارزه با دین خدا و تفرقه بین مسلمین و ترویج کفر سوء استفاده می‌کنند. این گروه یعنی منافقین که فساد فی الارض ویژگی آنها است در واقع طیف گسترده‌ای از ایجاد خلل در نظم و اعتدال مجتمع انسانی را در روی زمین در بر می‌گیرد، به غیر از آن رابطه ظالمانه‌ای که با خود دارند و رابطه ظالمانه‌ای که نسبت به خداوند دارند نسبت به سایر مردم هم خلل ایجاد می‌کند لذا اگر در آیه با تعبیر «الا» که مفید تنبیه و هشدار است و نیز مفید حصر است استفاده می‌شود برای این است که هم به آن هشدار توجه کنیم و هم مراقب باشیم که در افعال و کارها و رفتار و اعتقادات منافقین هیچ جنبه و هیچ وجه اصلاحی وجود ندارد، هر کاری که آنها کنند فساد است ولو اینکه ادعا می‌کنند ما مصلح هستیم و هر چند ظاهر کار آنها صلاح باشد، این برای این است که به هیچ وجه زمینه برای منافقین نباید فراهم شود، حتی اگر ادعای اصلاح می‌کنند و اگر اصلاح هم می‌خواهد صورت بگیرد باید به دست مسلمین باشد. آنها به هیچ وجه نمی‌توانند مصلح باشند و کار اصلاحی داشته باشند.

### عدم شعور و ادراک منافقین

در ادامه خداوند تبارک و تعالی می‌فرماید «ولکن لا يشعرون»، در همین چند آیه که در مورد منافقین و در مورد ویژگی‌ها و صفات منافقین سخن گفته شده است دو بار روی این نکته (عدم شعور و ادراک) تاکید شده است، در بخش قبل، آنجا که ویژگی اول را بیان کردند فرمود: «و ما یخدعون إلا انفسهم وما یشعرون»، با فاصله اندکی دوباره در هنگام بیان ویژگی سوم می‌فرماید: «ولکن لا يشعرون»، اینکه این تعبیر را با فاصله اندک دوبار بکار برده است، در واقع تأکیدی است بر نفی شعور و ادراک منافقین، این خیلی مهم است که مشکل اصلی منافقین همین عدم شعور و ادراک است، این لسان در واقع هم لسان توییح است و هم دال بر استمرار است، یعنی با تکرار نفی شعور و ادراک دارد اینها را توییح و تحقیر و منکوب می‌کند، و در عین حال استمرار آن را می‌رساند، یعنی کأن منافقین عدم شعور و ادراکشان مستمر است، چون ممکن است عدم دقت و شعور و ادراک و فهم حتی در رابطه با مسلمین و مؤمنین هم بعضاً حادث شود، بسیاری از خطاها و غفلت‌هایی که بین مسلمین و مؤمنین رخ می‌دهد ناشی از همین عدم شعور و ادراک است، یعنی مثلاً چیزی را که فی الواقع زینت نیست در ذهن یک مسلمان ممکن است زینت جلوه کند، چیزی که در واقع مضر به حال او است مفید جلوه کند، در حالی که اگر دقت و شعور و باریک‌بینی و ادراک درست باشد نه فریب زینت ظاهری را می‌خورد و نه فریب سراب فائده را. در مورد خطاهایی که ممکن است از یک مسلمان سر بزند، قهراً آنچه که باعث شده است این گناه از او سر بزند این است که او هم از حیث عقل عملی و هم از حیث عقل نظری گرفتار انحراف و محرومیت شده است.

۱. سوره توبه، آیه ۱۰۷.

## منشاء عدم شعور و ادراک

به طور کلی هر انسان، عقایدش و رفتارش و بسته به نحوه کارکرد این دو شعبه و دو جنبه عقل دارد، عقل نظری در واقع به انسان کمک می‌کند برا فهم صحیح حقایق و معارف، به عبارت دیگر عقل نظری حوزه ادراکات هست‌ها و نیست‌ها است، عقل عملی حوزه ادراکات بایدها و نبایدها است، لذا آنچه که در مخزن اعتقادی ما شکل می‌گیرد مربوط به عقل نظری است، مثل آنچه مربوط به توحید است، آنچه که مربوط به مبداء و مسئله نبوت است و به طور کلی آنچه که به اعتقادات ما مربوط می‌شود، عقل عملی در واقع به انسان کمک می‌کند، آنچه را که یافته است آنها را به مرحله عمل و اجرا برساند، یعنی بایدها به او می‌گویند که چه کارهایی را باید انجام دهد، و نبایدها او را بر حذر می‌دارند از کارهایی که باید ترک کند و اجتناب کند، خوبی‌ها و بدی‌ها در دایره بایدها و نبایدها قرار می‌گیرند.

اگر عقل نظری و عقل عملی انسان، صحیح و سالم باشد، هم درک او از حقایق و معارف سالم و صحیح است و هم در حوزه رفتاری می‌داند و می‌فهمد که چه کارهایی شایسته است و چه کارهایی ناشایسته و می‌بایست ترک کند، اگر این دو سالم باشند ایمان در حد قابل قبول است، بسته به سیطره و گستردگی این دو عقل است که تا چه حد قدرت و توانمندی داشته باشد حقایق را درک کند، وقتی مثلاً امیرالمؤمنین (ع) که عقل کل بعد از پیامبر (ص) است حقیقت گناه را درک می‌کند، این حاکی از سلامت عقل نظری او می‌باشد، او این را کاملاً درک می‌کند که خدا کیست، مبداء این عالم است و اینکه عصیان و نافرمانی خداوند چه آثار و خطراتی به دنبال دارد، او حقیقت نافرمانی را در هر شکلی درک می‌کند، آنوقت است که در مقام عمل هم در حوزه ادراکات عقل عملی، درک کاملی دارد و توجه دارد. وقتی مثلاً حقیقت غیبت و گناه و دروغ نزد امیرالمؤمنین (ع) آشکار است و باطن این گناه را می‌فهمد، نه تنها مرتکب نمی‌شود، بلکه به این شجره خبیثه نزدیک هم نمی‌شود، او باطن ناری این عمل زشت را می‌بیند و باطن نوری عمل صادقانه و گفتار صادقانه را درک می‌کند، لذا جز صداقت در وجود امیرالمؤمنین (ع) نیست، و به شجره خبیثه دروغ نزدیک هم نمی‌شود.

این در حقیقت یک توضیح اجمالی بود درباره ارکان و اساس ایمان، هر اندازه این دو وجه آسیب ببینند، یعنی سطح سلامت ادراکات عقل نظری و سطح سلامت ادراکات عقل عملی پایین بیاید، زمینه برای خطا و لغزش در انسان بیشتر می‌شود، شیرینی دروغ و غیبت، باعث فریب ما می‌شود، زینت شهوات دنیایی و مادی مثلاً باعث می‌شود حقیقت و باطن آن کاری که باعث خروج از اعتدلال قوه شهویه می‌شود را نبینیم مثلاً راه افراط در پیش بگیریم، به هر میزان درک انسان در این دو حوزه و در این دو سطح ضعیف شود به همان اندازه خلل به ایمان او ایجاد می‌کند.

بر این اساس منافق کسی است که در هر دو شعبه گرفتار است، و نه فقط نقصان ادراک، بلکه عدم ادراک دارد. منافق به طور کلی و از اساس، ادراکات عقل عملی و ادراکات عقل نظری او گرفتار مشکل است، یعنی اساساً باطل در نظر او حق، و حق در نظر او باطل جلوه می‌کند، زینتی که نفس او برای او نسبت به باطل ایجاد کرده است، ریشه همه

مشکلات و خصلت‌ها و رفتارهایی است که در منافق شکل می‌گیرد، اگر تاکید بر عدم شعور و ادراک شده است، برای این است که منافق گمان می‌کند که دارد به خدا خدعه می‌زند اما «و ما یخدعون إلا انفسهم» منافق ادعا می‌کند که ما مصلح هستیم اما خداوند پرده از راز اینها و سرّ اینها بر می‌دارد و می‌گوید مراقب باشید اینها مفسد هستند، همه برای این است که اینها فساد خود را صلاح می‌دانند و صلاح خود را فساد، فکر می‌کنند مؤمنین گرفتار فساد هستند و خودشان در دامن صلاح هستند، این خصوصیت در مورد کفار هم می‌باشد و کفار هم گرفتاری این چنینی دارند.

بنابر این ریشه نفاق و اساس نفاق که منهدم کننده ایمان است و اینکه در باطن کافر هستند و به زبان ادعای ایمان می‌کنند عدم شعور و ادراک است، اصلاً آن خصلت‌ها و صفات قلبی ناشی از عدم شعور و ادراک است، این یک نکته بسیار کلیدی است، خدعه و مرض قلبی و فساد آنها همه ناشی از عدم شعور و ادراک است و این عدم شعور و ادراک البته مراتب دارد، گاهی مطلقاً شعور و ادراک ندارند که در مورد منافقین همین بیان شده گاهی شعور و ادراک من وجه وجود دارد و من وجه آخر نیست، ممکن است مسلمان از یک جهت شعور ادراک در او باشد اما از جهتی نباشد.

لذا مسئله عدم شعور و ادراک اگر در این چند آیه تکرار شده، به خاطر اهمیتی است که در نفاق منافقین دارد و استمرار آن، چون ممکن است کسی شعور و ادراک نداشته باشد و گرفتار عدم شعور و ادراک باشد ولی این از بین برود و از خواب بیدار شود و بفهمد، اما در مورد منافقین اینگونه نیست و عدم شعور و ادراک آنها مستمر است، برای اینکه منافق مراحل را پشت سر گذاشته که دیگر با وجود آن مراحل امکان بازگشت او نمی‌باشد، به این مرحله که رسید دیگر زمینه بازگشته وجود ندارد.

### مراتب هدایت الهی

بطور کلی اگر بخواهیم درباره مواجهه انسان با هدایت‌های الهی مرتبه و مرحله تصویر کنیم پنج مرحله در اینجا قابل تصویر است:

۱. در مرحله اول خداوند متعال دستور به ایمان می‌دهد و دعوت به ایمان می‌کند، «وَأْمِنُوا بِمَا أَنْزَلْتُ مُصَدِّقًا لِمَا مَعَكُمْ»<sup>۱</sup>، دستور به ایمان می‌دهد. اگر کسی به این دستور پاسخ نداد. مرحله بعد پیش می‌آید.

۲. در مرحله دوم خداوند متعال او را نسبت به مرض و بیماری قلب و روح آگاه می‌کند، متوجهش می‌کند که تو گرفتاری قلبی داری، در برخی آیات به این مسئله اشاره شده است.

۳. در مرحله سوم یعنی بعد از اینکه شخص به دستور خدا ایمان نیاورد، و نشانه‌های بیماری را به او ابلاغ کرد و به او فهماند که تو بیماری قلبی و روحی داری، راه درمان و بازگشت را نشان می‌دهد، اینجاست که می‌فرماید، «وَأَسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ ثُمَّ تُوبُوا إِلَيْهِ إِنَّ رَبِّي رَحِيمٌ وَدُودٌ»<sup>۲</sup>.

۱. سوره توبه، آیه ۷۷.

۲. سوره هود، آیه ۹۰.

۴. حال اگر به راه درمان باز نگشت و استغفار و توبه نکرد، آنوقت خداوند متعال آنها را تهدید به افشاء اسرار می‌کند، که ما اسرار شما را افشاء می‌کنیم، از جمله در آیه «أَمْ حَسِبَ الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ أَنْ لَنْ يُخْرِجَ اللَّهُ أَضْغَانَهُمْ»<sup>۱</sup>

۵. در مرحله آخر (پس از آن که خداوند متعال دعوت می‌کند، هشدار می‌دهد به وجود بیماری، راه درمان را نشان می‌دهد و تهدید می‌کند که با شما برخورد می‌کنیم) به نقطه‌ای می‌رسد که می‌فرماید، «اعْمَلُوا مَا شِئْتُمْ»<sup>۲</sup>، یعنی هرکاری می‌خواهید انجام دهید، یعنی به خود واگذارشان می‌کند، و این در حقیقت همان مشکل اصلی منافقین است، یعنی به نقطه‌ای می‌رسند که واگذار به خویشان می‌شوند، یعنی همان که در چند آیه قبل اشاره شد «فزادهم الله مرضاً» وقتی به خویشان واگذار می‌شوند دیگر بیماری اینها تشدید می‌شود، حتی ندای حق هم به اینها متوجه شود، نه تنها باعث هدایت آنها نمی‌شود بلکه بیماری آنها تشدید می‌شود، مثل بیماری که بهترین غذا هم به او داده شود نه تنها کمکی به او نمی‌کند بلکه بیماری او را تشدید می‌کند، همین غذا را اگر به یک شخص سالمی بدهیم باعث تجدید قوا و شادابی و طراوت او می‌شود، اما اگر به انسان مریض بدهی، این نه تنها به بهبودی او کمک نمی‌کند بلکه بیماری او را تشدید می‌کند.

منافقین این مراحل را پشت سر گذاشته اند و هرچه جلوتر رفته‌اند عدم شعور و ادراک آنها تحکیم و تعمیق پیدا کرده است، ابتدا به خاطر همین که ادراک درستی نداشتند به دستور خدا ایمان نیاوردند، در مرحله دوم به خاطر عدم شعور و ادراک متوجه بیماری خود نشدند، در مرحله سوم باز هم به خاطر همین عدم شعور و ادراک راه درمان را نفهمیدند و در مرحله چهارم تهدید به آشکار کردن نیت آنها برای مسلمین، کمک به آنها نکرد، چون شعور و ادراک نداشتند که این فساد است و گمان می‌کردند صلاح است. و در مرحله پنجم به جایی می‌رسند که مخاطب «اعملوا ما شئتم» می‌شوند که خداوند دیگر آنها را به حال خود رها می‌کند و در گرداب فساد خود غرق می‌شوند.

#### بحث جلسه آینده

آیه سیزدهم

«والحمد لله رب العالمين»

۱. سوره محمد، آیه ۲۹.

۲. سوره فصلت، آیه ۴۰.